



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۱۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا
الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ
إِنكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۱۶)﴾

مراحل خلقت انسان مبین ضرورت بندگی خدا

بعد از اینکه در این بخش اول سوره مبارکه «مؤمنون» جریان عبادت را و پرهیز از لغو را و حفظ عفت را و حفظ امانت و عهد را و حفظ نمازها را بیان فرمود، چند برهان اقامه می‌کند بر ضرورت عبادت و حتمی بودن بندگی در برابر خدا. اول درباره انسان است بعد درباره نظام کیهانی، قهراً ربطی هم بین نظام انسانی و نظام کیهانی برقرار است یعنی با تبیین این مثلث، ضرورت عبادت را تشریح می‌کند یک ضلع این مثلث انسان است یک ضلعش جهان است ضلع سوم رابطه بین انسان و جهان که این اضلاع سه‌گانه را ذات اقدس الهی دارد مدیریت می‌کند. در این بخش نه مرحله از مراحل سیر انسانی را بازگو فرمود از سلاله طین تا جریان معاد این نه مرحله را ذکر فرمود بعضی از مراحل را در این اثنا، مَطْوًی قرار داد بالصراحه ذکر نکرد و آن مسئله برزخ است آن را در آیات دیگر روشن کرد.

عامل اصلی صعود و سقوط انسان از منظر قرآن

از اینکه فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾^۱ این باید روشن بشود که انسان سابقه‌ای دارد از نظر بدن از همین طین و حمأ مسنون و الجن و امثال ذلك و صبغه‌ای در انسان هست که روح الهی است که ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ اگر انسان به سمت ملکوت توجه کند صاحب ارزش می‌شود و اگر به قسمت طبیعت و ماده گرایش داشته باشد موجودات فراوانی از او قدرتمندترند و او در حدّ حیوانات قرار می‌گیرد یا فرومایه‌تر از حیوانات که ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ اینکه فرمود انسان از سلالة طین است تا مرحله ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾^۴ این ناظر به نشئه بدن اوست و عالم طبیعت و از اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۵ ناظر به مرحله ملکوت او و روح اوست و از اینکه فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^۶ ناظر به آن مرحله افاضه روح است. روایتی که حضرت فرمود فرشتگان عقل‌اند بدون شهوت و حیوانات شهوت‌اند بدون عقل و انسان معجونی است از عقل و شهوت، اگر انسان عقلش را بر شهوت پیروز کند از حدّ فرشته ممکن است بگذرد و اگر شهوتش را بر عقل پیروز کند از حدّ حیوان ممکن است سقوط کند،^۳ آیات قرآنی که مصدر اصلی آن روایت است هم دو طایفه است: يك طایفه از آیات دارد که انسان اگر بدنی فکر کند و برنامه‌های خود را بر محور ماده و طبیعت و بدن و وهم و خیال در اندیشه و شهوت و غضب در انگیزه مدیریت کند ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾^۴ این زمین از شما سنگین‌تر است کوهها از شما سنگین‌ترند. در بخشی از سور بعدی خواهد آمد که ﴿ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾^۵ (يك)، ﴿لَخَلْقُ

۱. سورة حجر، آیه ۲۹؛ سورة ص، آیه ۷۲.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۷۹؛ سورة فرقان، آیه ۴۴.

۳. علل الشرایع، ج ۱، ص ۴ و ۵.

۴. سورة اسراء، آیه ۳۷.

۵. سورة نازعات، آیه ۲۷.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ^۱ (دو)، پس طبق آن آیاتی که در پیش داریم آسمان از انسان بزرگ‌تر و مهم‌تر است طبق آیاتی که قبلاً خوانده شد کوه و زمین از انسان سنگین‌تر و استوارترند اگر انسان بدنی فکر می‌کند همین است و [طایفه دیگر از آیات این است که] اگر انسان الهی فکر کند و روح خودش را تقویت کند بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» گویاست که ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ^۲﴾ کاری که از انسان ساخته است از آسمان و زمین ساخته نیست تا او کدام يك از آن دو راه را انتخاب کند. اگر انسان صبغه ملکوت یعنی روح را یعنی فراگیری معارف و ایمان به آنها و عمل طبق آنها را اصل قرار داد بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» شامل حالش می‌شود که امانت معروضه را دیگران نمی‌توانند تحمل کنند و انسان می‌تواند. بنابراین این انسان مخیر بین این دو راه است این چنین نیست که این دو راه در عرض هم باشند یکی صعود است و یکی سقوط و این در وسط قرار دارد.

صدق نام انسان از آغاز خلقت تا دمیدن روح

به مرحله ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ که رسیدیم معلوم شد که در تمام این مراحل این فعل‌ها دو مفعول می‌گیرد و به معنی «صیر» است وقتی «صیر» شد سه تا قضیه صادق است اگر «صیرنا العلقه مضغة» دو تا قضیه دیگر هم صادق است. قضیه دوم اینکه «فصارت العلقه مضغة» قضیه سوم هم این است که «فكانت المضغة مسبوقه بالعلقه» همین معنا و قضایای سه گانه در ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ هست تمام این ضمیرها به انسان برمی‌گردد فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ﴾ یعنی همین انسان را ﴿نُطْفَةٍ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ بعد دیگر اسم ظاهر است

۱. سوره غافر، آیه ۵۷.

۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.

سخن از ضمیر نیست ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ﴾ باز این ضمیر به انسان برمی گردد اول اسم ظاهر است بعد دو بار ضمیر ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ ضمیر اول ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً﴾ ضمیر بعدی ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ انسان از همان اول، این نام انسان را دارد منتها این بالقوه است بعد کم کم به فعل نزدیک تر می شود بعد به فعلیت می رسد می بینید اگر کسی عازم مکه است می گویند حاجی ها حرکت کردند خب این حاجی بالقوه است هر چه این راه را طی می کند به فعلیت نزدیک می شود وقتی به سرزمین وحی رسید کاملاً به فعلیت نزدیک شده است وقتی طواف کرد و نماز طواف را انجام داد و سعی کرد و تقصیر کرد و امثال ذلك می شود حاجی بالفعل، ولی وقتی که از اینجا حرکت کرد که ما می گوئیم حاجی ها حرکت کردند اینکه می گوئیم حاجی ها حرکت کردند يك تعبیر عرفی است عرف مساعد است یعنی این کسی که قصدش حج است و حاجی بالقوه است این حرکت کرده خدایی که می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ یعنی این دارد به سمت انسانیت می رود این عصاره طین بعد می شود نطفه بعد می شود علقه بعد می شود مضغه بعد می شود عظام بعد جامه گوشتی در برمی پوشد بعد روح پیدا می کند همه این موارد، انسان است

خب

اثبات قضیه جسمانی الحدوث و روحانی البقا بودن خلقت انسان

اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ یعنی این انسان را ما بالا آوردیم وقتی که انسان را بالا آوردیم سه تا قضیه صادق است یکی برای خدای سبحان است که فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ یعنی «صیرناه خلقاً آخر» دوتا قضیه هم برای خود انسان است «فصار الإنسان خلقاً آخر، فكان الخلق الآخر مسبوقاً بالعظام مسكوة باللحم» این همان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء در می آید و اگر در طلیعه پیدایشش مجرد باشد با آنچه در سوره مبارکه «نحل»

گذشت هماهنگ نیست آیه ۷۸ سوره مبارکه «نحل» این بود که ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ این نکره در سیاق نفی است وقتی طفل در رحم مادر است و روح الهی را دریافت کرد یقیناً چیزی نمی‌فهمد. خب اگر روح در آغاز حدوثش موجود مجرد باشد چگونه می‌شود موجود مجرد چیز نفهمد معلوم می‌شود این انسان در آغازش امری است جسمانی بعد کم کم به مرحله خیال و وهم می‌رسد بعد به مرحله عقل نظر می‌رسد از آن طرف شهوت و غضب را تعدیل می‌کند به مرحله عقل عمل می‌رسد و مانند آن.

پرسش: آن «خلق الله الأرواح قبل الأبدان» چگونه است؟

پاسخ: آنها سر جایش محفوظ است آنها وجود عقلی ارواح است که «خَلَقَ اللهُ الأرواح قبل الأجساد بألفی عام»^۱ آنها وجود عقلی است نه وجود نفسی چون نفس آن است که مدبر بدن باشد، اگر وجود نفسی بود یعنی باید معطل باشد برای اینکه نفس آن است که مدبر بدن باشد، اگر وجود عقلی‌اش باشد این درست است الآن هم سر جایش محفوظ است این طور نیست که حالا آنها پایین آمدند چیزی در بالا نیست آن «خَلَقَ اللهُ الأرواح قبل الأجساد بألفی عام» الآن هم هستند نه اینکه آنها پایین می‌آیند و به صورت تجافی می‌شود و دیگر آنجا خبری نیست آنها قبل الأبدان بودند مع الأبدان هستند بعد الأبدان هم هستند.

خب، از اینکه فرمود: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ نشان می‌دهد که انسان در بدو پیدایشش هیچ نمی‌فهمد دیگر نمی‌شود گفت در ابتدای پیدایشش يك موجود مجرد است ولی چیز نفهم.

تبیین مراحل خلقت جسم و روح در کلام امام سجاد(علیه السلام)

مطلب بعدی روایاتی که در ذیل این گونه از آیات است بخشی از آن روایات به ادعیه ائمه(علیهم السلام) برمی گردد وجود مبارك امام سجاد(سلام الله علیه) در دعای ۳۲ صحیفه نورانی سجادیه عرض می کند که خدایا! تو در پیدایش من مرا رحم کن «وَأَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً مَّهِينًا مِنْ صُلْبٍ مُتَضَائِقٍ الْعِظَامِ حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمٍ ضَيِّقَةٍ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ تُصَرِّفُنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى اتَّهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ وَأَثْبَتَ فِيَّ الْجَوَارِحَ كَمَا نَعَتْ فِي كِتَابِكَ نُطْفَةً ثُمَّ عَلَقَةً ثُمَّ مُضْغَةً ثُمَّ عَظْمًا ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ» مرا به صورت دیگر در آوردی. خب همین که مرا به صورت عظام در آوردی بعد گوشت پوشاندی همین من که به صورت استخوان پوشیده از گوشت در آمدم مرا به صورت دیگر در آوردی من شدم او، نه اینکه او را به من عطا کردی وقتی گفته می شود همین را به صورت دیگر در آوردی یعنی مسبوق است به ماده، بنابراین فرق است بین این تعبیر که بفرماید «أَعْطَيْتَنِي رُوحًا» یا بفرماید «أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ» مرا بالا آوردی نه روح را تنزل دادی.

بیان تشابه خلقت جسمانی و روحانی حضرت آدم و عیسی در قرآن

می ماند جریان حضرت آدم و حضرت عیسی(سلام الله علیهما) که آیا آنها هم از همین قبیل اند یا نه، اگر برهان خاص داشتیم بر امتناع اینکه آنها از همین قبیل باشند خب بله مطابق آن برهان عمل می شود وگرنه ممکن است آنها هم همین حالت را داشته باشند منتها سریعاً این راه پیشرفت کرده یعنی طفره در کار نیست این چنین نیست که خدای سبحان در جریان حضرت آدم يك سراميك دستی درست کرده باشد ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ﴾ بعد

﴿وَتَفَحَّتْ فِيهِ﴾^۱ این چنین نیست بلکه این مراحل را سریعاً طی کرده یعنی از مرحله جماد به مرحله نبات به مرحله حیات حیوانی به مرحله حیات انسانی اینها را سریعاً طی کرده گاه در بیرون، گاهی در درون هویت زنی مثل حضرت مریم (سلام الله علیها) پس بین حضرت عیسی و حضرت آدم تشابهی هست که فرمود: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ﴾^۲ بنابراین اگر ثابت شود که روح، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است می ماند آن دو بزرگوار، اگر دلیل خاص نداشتیم که آنها سبک دیگر خلق شدند خب آنها هم همین راه را طی کردند منتها سریعاً ولی اگر دلیل خاص داشتیم که خلقت آنها به سبک دیگر بود خب مطابق آن دلیل عمل می شود.

تفاوت محاسبه زمان در امور دنیوی و عالم ارواح

پرسش:....

پاسخ: آن ارواح بودند الآن هم همین طورند دیگر، الآن هم کسی که روحش از بدن رها می شود وارد عالمی می شود که همیشه بود چون دیگر در طول زمان نیست جریان مرگ و قیامت و اینها در طول تاریخ هجری شمسی یا هجری قمری یا میلادی نیست که مثلاً ما بگوییم که این شخص در فلان تاریخ به دنیا آمده چند سال هم زندگی کرده بعد هم در فلان تاریخ مُرده و در فلان تاریخ الآن به سر می برد؛ سه مقطعش تاریخی است یعنی می شود گفت که فلان شخص در فلان تاریخ به دنیا آمده (یک) چند سال هم در طول تاریخ در دنیا زندگی کرده (دو) در فلان تاریخ هم روح، بدنش را رها کرده (سه) اما الآن چند سال است آنجاست آن دیگر سال و ماه بردار نیست چون دیگر «لا لیل و لا نهار، لا شمس و لا قمر» زمینی نیست آفتابی نیست تا زمین دور آفتاب بگردد سال و ماه پیدا

۱. سوره ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

بشود دیگر نمی‌شود گفت الآن او شش سال است مُرده آنجا دیگر شش سال و شش روز و شش هزار سال و اینها اصلاً نیست سه مقطعش تاریخی است بعد از نبش تاریخ بیرون می‌رود این بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه همان بیانی که ابن ابی‌الحدید می‌گوید من از پنجاه سال قبل تا الآن بیش از هزار بار این را خواندم و هر بار خواندم برای من تازگی داشت^۱ و قبلاً هم گذشت که درك این خطبه مقدور ابن ابی‌الحدیدها هم نیست گرچه او می‌گوید من هزار بار خواندم، این ده هزار بار هم بخواند این مبنا می‌خواهد تا آن را بفهمد ولی بالأخره او در ادبیات و در بخش‌های تاریخی و در بخش‌های لغت و اینها فحل است اما در مسائل ماورای طبیعی بیش از يك متكلم عادی معتزلی نیست این خطبه، خطبه‌ای نیست که او بفهمد در آن خطبه دارد که «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعْنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا»^۲ انسان شب بمیرد سرمدی می‌شود روز بمیرد سرمدی می‌شود انسان از زمان می‌گذرد از زمین می‌گذرد می‌شود ثابت نه ساکن، اگر ثابت شد دیگر زمانی نیست مترمّن نیست متمكّن نیست تاریخ‌بردار نیست اگر گفته شد که این قبل از ابدان بود قبلیتش زمانی نیست قبلیت رُتبی است الآن هم قبل از زمان است اگر گفته شد از اینها تعهد گرفتند بله از اینها تعهد گرفتند درست است پایین آمده ولی وقتی آمده این بالا اینجا جای زمان و زمین نیست اینجا جای ابدیت است.

پرسش: خلق لا مِن شئ^۳ یعنی اول دارد اول هم یعنی...

پاسخ: این شئ اول دارد یعنی علت دارد نه اول تاریخی «أَيُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعْنُوا فِيهِ كَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَدًا» شب بمیرد سرمدی می‌شود روز بمیرد سرمدی می‌شود این دیگر تاریخ شمسی و هجری و قمری و میلادی و اینها ندارد الآن از

۱. شرح نهج‌البلاغه (ابن ابی‌الحدید)، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴.

ما سؤال کنند یا از دیگری سؤال کنند زمین چند سالش است یا این منظومه شمسی چند سالش است بالأخره ریاضیات می‌تواند جوابی بدهد اما اگر از ما سؤال کنند که هر معلولی علت می‌خواهد این چند سالش است دو دوتا چهارتا این چند سالش است می‌گوییم این مترم نیست این در زمان نیست این تاریخ‌بردار نیست این يك امر مجرد است امر مجرد که شد محکوم تاریخ نیست تا شما بگویید يك میلیارد سالش است این مثل شمس و قمر نیست این مثل عطارد و مریخ نیست که زمان داشته باشد هر معلولی علت می‌خواهد بله، دو دوتا می‌شود چهارتا اینها موجود مجردند وقتی موجود مجرد شدند منزّه از این قیودند. انسان وقتی مُرد می‌شود ابدی وقتی ابدی شد دیگر تاریخ‌بردار نیست آنکه روی سنگ قبر می‌نویسند مربوط به زمان جدایی روح از این بدن است دیگر این تاریخی نیست. بنابراین اینکه ارواح قبل از ابدان بودند الآن هم هستند تعهّد گرفته شده الآن هم هستند اینها ارواح مجرد بودند الآن هم هستند ما وقتی که از این نشئه رخت بر بستیم می‌شویم ثابت و نه ساکن.

تبیین مرحله مصادفت انسان با موت

حالا می‌ماند این مرحله هشتم و نهم. پس مراحل هفت‌گانه قبلی را ذکر کرده فرمود انسان از سلاله طین بود بعد نطفه شد بعد علقه شد بعد مضغه شد بعد عظام شد بعد عظام مکسو باللحم شد بعد ﴿خَلْقًا آخِرًا﴾ شد این مراحل هفت‌گانه. فرمود هنوز شما در راهید ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ موت مرحله‌ای از تطوّرات همین انسان است به معنای عدمی نیست چون ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾^۱ يك امر وجودی است در بحث‌های قبل هم داشتیم که انسان در مَصَاف با مرگ، مرگ را می‌میراند نه بمیرد این حرف گرچه در کلمات بزرگان ما هست در نثر و نظم از او سخن گفتند اما این حرف خیلی بزرگ‌تر از همه این بزرگان است این حرف فقط حرف وحی است در زیر این آسمان

۱. سوره ملک، آیه ۲.

کسی نیست این مطلب را بگوید غیر از اهل بیت و وحی که انسان مرگ را می‌میراند نه مرگ انسان را، ماییم که در مصاف مرگ، مرگ را خفه می‌کنیم چُماله می‌کنیم مُچاله می‌کنیم همین‌جا می‌اندازیم و می‌رویم دیگر مرگی نیست. در سوره مبارکه «جمعه» دارد که مرگ با شما برخورد می‌کند خب بسیار خوب، در این مصاف چه می‌شود هر دوی شما می‌میرید هر دوی شما می‌روید یا نه، یکی اینجا می‌ماند دیگری می‌رود؟ فرمود: ﴿إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ خب در این مصاف در این نبرد در جنگ با مرگ چه می‌شود هر دو می‌روید «ثُمَّ تَرَدُّان» یا نه، شما این را اینجا له می‌کنید اینجا می‌گذارید ﴿ثُمَّ تُرَدُّونَ﴾^۱ شما می‌روید؟ فرمود مرگ که به همراه شما نمی‌آید شما مرگ را می‌چشید هضم می‌کنید ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۲ نه «کل نفس یذوقها الموت» مرگ ما را نمی‌چشد ما مرگ را می‌چشیم و هضم می‌کنیم خودمان می‌رویم دیگر مرگی نیست اگر - ان شاء الله - بهشتی شدیم که ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾^۳ اگر - معاذ الله - دوزخی شدیم که حکم خاص خودش را دارد کسی نمی‌میرد، پس ما مرگ را از پا در می‌آوریم فرمود: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ میّت غیر از مائت است میّت صفت مشبهه است این درباره ساختار خلقت انسان است که انسان این طوری است این هم نسبت به رهایی بدن است که این بدن را رها می‌کنید با بدن دیگر در برزخ به سر می‌برید.

سخنی درباره منزلگاه عالم برزخ نسبت به دنیا و آخرت

بعد می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ﴾ خب مرحله هشتم مرحله موت است مرحله نهم مرحله معاد است مشکلی که آنها ایجاد کردند گفتند پس برزخ چه شد غافل از اینکه در سوره مبارکه «حج» که بخش گذشت بخشی

۱. سوره جمعه، آیه ۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء، آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

۳. سوره نساء، آیه ۵۷.

از تطورات خلقت انسان ذکر شده نه همه آن تطورات در اوایل سوره مبارکه «حج» که فرمود اگر شما در بعث شک دارید خلقت شما را تشریح می‌کنیم یعنی آیه پنج سوره مبارکه «حج» این بود ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّنْ تُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لَّئُبَيِّنَ لَّكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَقَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ بعد مسئله معاد را از اینجا شروع می‌کند ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُتْبِتَتْ مِّنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ آنجا مسئله ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ و امثال ذلك را اصلاً مطرح نکرده آیات را باید کنار هم گذاشت و از جمع‌بندی آنها استفاده کرد در جریان برزخ هم در بخشی از آیاتی که به خواست خدا خواهد آمد آنجا مسئله برزخ را بازگو فرمود در سوره مبارکه «عبس» فرمود: ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ * مِن أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ * مِّنْ تُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ * ثُمَّ أَمَّاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾^۱ ما چهارتا عالم که نداریم عالم دنیا، عالم قبر، عالم برزخ، عالم معاد سه عالم داریم دنیا هست و برزخ است و قیامت، قبر همان برزخ است این شخص را که مُرد وارد عالم برزخ می‌کنند اگر در زمین بمیرد که در خاک دفن می‌کنند اگر نظیر طوفان نوح باشد در دریا بمیرد در آب دفن می‌کنند قبرش همان جاست اگر مؤمن بود که «روضة من رياض الجنة» است و اگر مؤمن نبود «حفرة من حفر النيران» است در جریان طوفان نوح که کافر بودند فرمود: ﴿أَغْرَقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا﴾^۲ نه «ثم ادخلوا» با «فاء» تفريع بلافاصله؛ فرمود طوفان که آمد اينها رفتند در آب مستقيماً در آب رفتند در آتش، آن آتش در آب هم هست ديگر اين طور نيست كه آتشي باشد كه با آب مخالف باشد نظير آتش دنيا، اين كفّاري كه در دريا غرق مي‌شوند همان لحظه در آتش‌اند آتشي است كه در آب هم هست اين «القبر إما روضة من

۱. سوره عبس، آیات ۱۷ - ۲۲.

۲. سوره نوح، آیه ۲۵.

رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران»^۱ این است اینکه در سوره مبارکه «عبس» فرمود: ﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾ این

را بعد از اینکه فرمود: ﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾ فرمود؛ با مرگ وارد عالم قبر یعنی برزخ می‌شوند بعد هم وارد صحنه معاد

می‌شوند چه اینکه در همین سوره مبارکه «مؤمنون» بعد از چند آیه مسئله برزخ را مطرح می‌فرمایند ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ جوابش این است که ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ

قَائِلُهَا﴾^۲ از جاهایی که لقب، مفهوم دارد آنجاست که در مقام تحدید باشد اینجا مفهوم دارد چون در مقام تحدید است

یعنی این حرفی است که او می‌گفت، فاعلش نیست اگر بگوییم این حرفی است که زید قائل اوست معنایش این

نیست که فاعلش نیست اما در این مقام وقتی گفته می‌شود ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا﴾ یعنی همیشه از این حرفها

می‌زد این گوینده‌اش است فاعلش نیست فرمود: ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾^۳ پس اگر مقطع هشتم و نهم

را فرمود، بین مقطع هشتم و نهم همین مقطع برزخ است که در همین سوره مبارکه «مؤمنون» آمده پس هم در سوره

«عبس» سخن از برزخ است هم در همین سوره مبارکه «مؤمنون» سخن از برزخ است ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ

يُبْعَثُونَ﴾

مطلب بعدی آن است که گاهی آیه‌ای که مطرح می‌شود اگر کسی در رسانه گروهی یا امثال ذلك يك آیه را

مطرح می‌کند حداقل يك هفته باید درباره او فکر کند برای اینکه گاهی يك آیه يك هفته بحثش طول می‌کشد در

جریان فصول چهارگانه گاهی سخن از شمس محوری است که زمین دارد حرکت می‌کند فصول چهارگانه با آن

زاویه‌های گوناگون حل می‌شود گاهی زمین محوری بحث می‌شد که شمس، بالا حرکت می‌کند بنا بر مکتب کسانی که

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۵.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰.

می گفتند شمس حرکت می کند و زمین محور است فصول چهارگانه با اوج و حضیض حل می شد، اگر کسی خواست معنای يك آیه را خوب بفهمد حداقل باید سه چهار جلسه قبل، سه چهار جلسه بعد را گوش بدهد

سیر خلقت انسان تا لقای الهی در نشئه قیامت

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾ موت هم هجرت است ﴿خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ﴾ چون در بحث های قبل داشتیم که انسان از آن نقطه آغازین که حرکت کرده تا لقاء الله چیزی جلوی او را نمی گیرد ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱ نه اینکه این وسط ها نابود می شوید دوباره ما شما را زنده می کنیم مرگ به معنای تخلل عدم بین متحرک و هدف نیست که این متحرک که سالک و کادح إلى الله است این وسط ها نابود شود دوباره انسان زنده شود وگرنه آن کادح اول نخواهد بود فرمود شما مستقیماً از همین جا که حرکت کردید تا لقاء الله می روید حالا یا لقای جلال الهی یا لقای جمال الهی، بالأخره خدا را می بینید با اسمای حسنائش یعنی در فصل سوم نه فصل اول یا منطقه اول که ممنوعه است نه منطقه دوم که منطقه ممنوعه است وجه الله را، انتقام خدا را یا ثواب خدا را يك عده ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۲ يك عده هم می گویند ﴿رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا﴾^۳ که ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ﴾^۴ کسی نیست به لقای اسمای الهی نرود یا به لقای رحمت الهی یا به لقای غضب الهی. وسط ها بیفتد و معدوم شود نیست «تَتَقَلَّبُونَ مِن دَارٍ إِلَىٰ دَارٍ»^۵ این در روایات ما هست فرمود از عالمی به عالم دیگر منتقل می شوید هرگز نابودی در کار نیست انتقال

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. سوره سجده، آیه ۱۲.

۴. سوره قیامت، آیه ۲۴.

۵. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

است و هجرت است و از جایی به جای دیگر منتها باید مواظب باشید مسافر زادراه می‌خواهد زادراحتان را همراه داشته باشید ﴿تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾.^۱

بررسی مفهوم احسن آفرینی موجودات

در جریان خلقت هم که فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ما يَك حَسَن داریم و یکی احسن خدای سبحان هر موجودی را زیبا آفرید و این زیبایی در حکمت نظری که از بود و نبود بحث می‌کند نه از باید و نباید به آن جهت وجودی برمی‌گردد نه به زیبایی یعنی قشنگی يَك اصل کلی این است که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ که این «کان» تامّه است، اصل دیگر این است که ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾^۳ که «کان» ناقصه است هر چه آفرید زیبا آفرید که از او زیباتر ممکن نیست اصل سوم این است که این حُسْن و زیبایی، زیبایی بود و نبود است نه باید و نباید. در ساختار خلقت هم خرچنگ زیبا آفریده شده هم طاووس چون سخن از قشنگی نیست سخن از نظم علی است لوازمش، ملزوماتش، ملازماتش، ازدواجش، مادر شدنش، زندگی تهیه کردنش عالمانه و محققانه است کسی بخواد طاووس را بشناسد درس می‌خواهد کسی بخواد خرچنگ را هم بشناسد درس می‌خواهد خرچنگ هم بیمار می‌شود درمانش راه دقیق علمی دامپزشکی دارد طاووس هم این چنین است اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ نه یعنی قشنگ آفرید که مربوط به حکمت عملی باشد یعنی او هر چیزی را منظم و دقیق و عمیق علمی آفرید خرچنگ چیزی را کم ندارد که در زاد و ولد مشکلی داشته باشد طاووس چیزی را اضافه ندارد خب بر اساس این جهت ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾.

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۳. سوره سجده، آیه ۷.

مقام رفیع خلقت انسان به نحو احسن تقویم

می ماند دربارهٔ انسان، فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۱ همه حَسَن اند اما اینکه بتواند بارِ امانت بکشد و خلیفهٔ من بشود و جانشین من بشود و حرفِ مرا بشنود و با من سخن بگوید با من مناجات کند بعد من با او مناجات کنم این انسان است این «مناجات شعبانیه» همین است دیگر انسان می رود اول منادات است بعد وقتی نزدیک شد می شود مناجات وقتی مناجاتش تمام شده حالا نوبت خداست عرض می کند خدایا! من حرفم تمام شد حالا نوبت شماست^۲ خب این چه کسی است؟! اینکه این طور تنگاتنگ با خدا گفتگو دارد می گوید من عرضم تمام شد حالا شما فرمایشتان را بگویید من گوش بدهم تو مناجات بکن من بشوم مستمع این می شود ﴿أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ آن که این بار را نکشد که ﴿كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ است آن که هیچ، اینکه فرمود: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ این همان است که می تواند با خدا گفتگو کند با خدا در منطقهٔ سوم نه در منطقهٔ اول و منطقهٔ دوم که منطقهٔ ممنوعه است با او مناجات می کند «المصلی یناجی ربّه»^۳ بعد می رسد به جایی که انسان می شود مستمع خب چنین موجودی می شود ﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ خالق چنین موجودی می شود ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ پس ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ اگر انسان شد، همین دعای سی و دوم صحیفهٔ سجادیه که برگرفته از همین آیات سورهٔ مبارکه «مؤمنون» است حضرت هم در این دعای سی و دوم عرض کرد خدایا! این را در قرآنت گفتی من هم دارم برابر قرآنت دعا می کنم «ثُمَّ أَنشَأْتُ خَلْقًا آخَرَ» با من این طور رفتار کردی خب این طور مناجات کردن با اوست دیگر. خب، پس

۱. سورهٔ تین، آیهٔ ۴.

۲. ر.ک: اقبال الأعمال، ص ۶۸۷؛ «واجعلنی مِمَّنْ نادیته... فتاجبتہ سرّاً».

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۱۶.

يك حَسَن داریم که سراسر عالم حَسَن است اما سراسر عالم کسی خلیفه نیست جز انسان شایسته منتها خلافت مَقُول به تشکیک است آن مرحلهٔ عالی‌اش برای معصومین است مراحل وُسْطَا و نازل‌اش برای سایر مؤمنین.

«و الحمد لله ربّ العالمین»